



ذهنی تند و وقاد و پائی درمیان انواع محیطها دارند از طریق توسع معنی در سال ۱۹۶۸ پیشنهاد تشکیل دانشکده محیط Faculte d' environment کردند. شهرسازان Urbaniste که معمولاً با همه چیز يك محیط سر و کار می‌یابند این اصطلاح را پذیرفتند و رفته رفته از علوم محیط Sciences del' Environnement یا Environmental Sciences که نخست چیزی جز علوم انسانی خاصه جغرافیا - جامعه شناسی - اقتصاد در رابطه با معماری و شهر سازی نبود سخن بمیان آوردند.

شاید کار سخن از محیط از آن زمان بالا گرفت که مسأله ساختن مساکن پر شمار برای گروههای اجتماعی نسبتاً پر شمار در محدوده‌های شهری مورد توجه دولتها واقع شد. در ایران فی‌المثل ساختن کن زیبا و خانه‌های سازمانی و ایجاد کوی نهم آبان و نظائر آن اذهان را متوجه مسائل علمی تنسيق محیط کرد، چرا که همه در جستجوی محیطی همگن و کامل و ارضا کننده برای جامعه خود بودند و چیزی می‌جستند با امزایای يك محیط طبیعی Milieu Naturel و به دور از معایب يك محیط ساخته شده و مصنوعی Milieu Gonstr iut و در حدود يك محیط نیمه طبیعی Paranaturel Milieu و همه اینها اذهان را به توجه و نگاهی جغرافیائی معطوف داشت. یعنی که بسیاری از علما شروع کردند باینکه نخست جهان را آنچنان که هست به بینند و بر آن طرز تفکری پدید آمد که اصطلاح شاعر معروف امریکائی Thinking Geographically رساننده آن است و از آن پس اصطلاح محیط با اس و قسی تازه رواج گرفت درست در معنای پیرامون یعنی فضائی که انسان را در بر می‌گیرد - در معنای چهارچوب

۱- رجوع کنید فی‌المثل به Petit Larousse چاپهای ۱۹۶۰ به قبل :

- ۲- ر.ك. به جغرافیای انسانی عمومی اثر نگارنده و به :
 Bshnes - Jean: La Georaphy Humaine
 Demangeon-Albert: Problimes se Geographi Humatne
 Sorre - Max Les Fondements de la Geographie Humaine

و هر اثر معتبر دیگر درباره جغرافیای انسانی و یا جغرافیای عمومی

۳- نگاه کنید به کیفیت و محتوی نمایشگاههای هنری و خاصه مجسمه‌سازی در دهسال اخیر در تهران .

۴- ر.ك. شماره ۲۳۴-۲۳۵ مه - ژوئن ۱۹۷۲ Avenir

بار محیط

دکتر کاظم ودیعی

محیط واژه تازه‌ای نیست، اما آنچه امروز از این لغت علماً اراده می‌شود تازگی دارد. تا پانزده سال قبل در فرهنگهایی که کاربرد بیشتری دارند این لغت ضبط نمی‌شد. هر چند در فرهنگ و آداب و عرف بعض ملل مثل ایرانیان کلمه محیط و پیرامون و پرزم با وسعت معنایی هر چه بیشتر علما و توده مردم را متأثر کرده است^۲ معهداً چه در زبان فارسی، چه در زبانهای دیگر این واژه ریشه‌ای مردمی دارد. بطوریکه میتوان دریافت و جمعی هم برآند. نخستین بار در اوائل نیمه دوم قرن حاضر اصطلاح Pop Art در بخش انگلیسی زبان امریکا. معادل آن در زبان فرانسه Jeu de l'environnement است بین هنرمندان و هنر گرایان رایج شد. اساس این هنر بر ساختن شیئی یا چیزی هنری از ترکیب اشیاء قراضه و استقاظ و به لغت درست مردمی (خرم خرده‌ها) بود و در ایران هم در حد خود این هنر رخ نمود^۳ و این واژه Environment از حدود ۱۹۵۹ در ضمن آن اصطلاح روان‌شناسی^۴ . دهسال بعد در سالهای ۶۸ - ۱۹۶۷ هنر دیگری که در زبانهای فرانسه l'op-Art نامیده شد راه افتاد و اساس آن بر آفرینش و خلق محیط Environment های خاص بر اثر تابانیدن نورهای گردان و متحرک بود و این به روان ساختن قطعی تر کلمه Environment کمک بسیار کرد. بر اساس این منشأ هنری دانشجویان هنرهای زیبا که معمولاً

زندگی یعنی خیلی وسیع‌تر از مفهومی که اکولوژیست‌ها اراده می‌کردند (علم روابط موجودات زنده با محیط طبیعی) و بسیار بسیار نزدیک به مفهومی که بزرگان جغرافیای انسانی درست از سه ربع قرن پیش اراده کرده بودند و می‌گفتند که:

انسان بلحاظی جزء طبیعت و بلحاظی جدا از آن است، جهان عرصه نفوذ نسبی انسان و طبیعت است. انسانها سیمای زمین را با کندن و ساختن می‌سازند و بهمان گوشه که یک رودخانه می‌کند و می‌سازد کار آدمی نیز در ایجاد شهرها و محیط‌های ساخته شده جز آن نیست و اگر پادگانه آبرفتی یا مخروط افکنه Cone de dejection مظهر فرسایش رودخانه‌ای است چرا شهرها مظهر فرسایش انسانی نباشد.

تکیه بر قدمت توجه جغرافیدانان از آنروست که تا مفهوم محیط جغرافیائی که در برگیرنده و بستر همه محیط‌هاست دستگیر نشود و تا اجزاء ترکیب کننده و تشکیل دهنده آن یعنی واحدهای جغرافیائی و صفت برجسته و بیژگی اصلی هر واحد یعنی وحدت و همگنی داخلی آنها روشن نشود نمی‌توان به‌واقع به مفهوم خود محیط و بار آن که موضوع سخن ما است دست یافت.

طرح مسأله دلیل نزدیک شدن حل آنست. محیط واژه و مفهومی است که هیچکس نسبت بان بی‌تفاوت نمی‌ماند. محیط یک فلسفه اخلاقی و حتی یک مذهب است. در عین حال یک مقوله صرفاً فنی و فیزیکی است. محیط یک موضوع شادی‌زا و زندگی بخش و در عین حال یک موضوع اضطراب آور و زندگی کشنده، اما بهر حال طرح شده و لابد راهی باید به‌حل آن گشود، من این راه را از بررسی بار محیط گشاده می‌دانم.

و احد جغرافیائی محیط: علوم جغرافیا و علوم محیط از لحاظ نگرش و روش تشابهاتی سخت دارند.

جغرافیا قبل از هر چیز کلی بین و کلی نگر است. هدف و موضوع اصلی مقابل جغرافیدان در جغرافیای ناحیه‌ای Geographie Regionale و در جغرافیای عمومی Geographie Generale بررسی روابط و توزیع پدیده‌های واحد جغرافیائی Unite Geographique در کوچکترین مقیاس فی‌المثل یک ده و بزرگترین آن یعنی کره زمین یعنی کل زمین Tout terrestre است.

تفاوت جغرافیا از لحاظ روش و نگرش با دیگر علوم عینی بسیار و تقریباً نقطه مقابل آنهاست. جغرافیا علمی تجریدی نیست. موضوعات جغرافیا برخلاف موضوعات دیگر علوم ساده نیستند بلکه مرکب‌اند و از ترکیب و تلفیق و هماوندی و جفت و جوریهای بسیار و بی‌شمار در مقیاس جهانی و ناحیه‌ای پدید آمده‌اند. جهان جغرافیا جهان تو در توئی هاست.

جغرافیای انسانی از دو عنصر کلی محیط طبیعی و انسان تشکیل می‌شود. اما انسان بلحاظی خود جزء محیط طبیعی است. معیناً همین انسان که ما بلحاظی او را جزء محیط طبیعی می‌بینیم هم او را مشاهده می‌کنیم که بر اثر هوش و استعداد عقلی خویشتن را از محیط جدا می‌سازد، بعبارت دیگر گرچه ساخته محیط است خود محیط را می‌سازد.

محیط شناسی یا پرزمنساخت نیز تمام این خصوصیات جغرافیای علمی را از لحاظ روش و نگرش و موضوعات داراست و طبیعی است که جغرافیایا توجه بنظم تاریخ علوم مقدم بر محیط شناسی است و من شک ندارم که در ادراک تازه‌ای که جهان ما از محیط یافته است نه تنها جغرافیا را باز شناخته بلکه از جغرافیا متأثر شده و جغرافیا را باز ساخته و خواهد ساخت. بهمین دلیل محیط و مسائل مربوط به آنرا پیش از درک جغرافیائی محیط در نخواهیم یافت.

از لحاظ علمی محیط دو عنصر و جزء کلی: مکان (فضائی بر سطح زمین با توجه به اتمسفر - لیتوسفر - هیدروسفر) و دیگری سیستمی ارتباطی که عوامل متشکله آن مکان و فضا را در خود دارد بقاء و دوام هر نوع و هر جنس Espece و هر پدیده Phenomene وابسته است به تعادل‌هایی بین عوامل نظام ویران کننده و میراننده و عوامل نظام سازنده و احیاء کننده محیطی که آن نوع و جنس و پدیده در آن است. محیط همان مجموعه عوامل ثابت منتهی به انواع تعادل انواع نیروهای جاری است که زندگی یک گروه بیولوژیک موقوف و مشروط بدانها است.

محیط گروهها و جماعات انسانی حالتی است خاص و بسیار پیچیده آنهم بدلیل عملیات ارادی و غیر ارادی نوع بشر که خود می‌تواند موضوع بخشی از اکولوژی عمومی باشد.

این اکولوژی عمومی و محیط چنان پای در محیط جغرافیائی دارند که می‌توان گفت جغرافیا چیزی نیست جز علم محیط انسان. چرا که جغرافیا دقیقاً موضوع مطالعه‌ای جز بررسی همه اشکال روابط متقابل بین هیأت اجتماعات و اشتراکات انسانی

۵- رجوع کنید به: منابع یاد شده در فوق.

۶- هر جا به علوم جغرافیا و یا جغرافیای علمی و یا جغرافیا اشاره می‌شود با در نظر گرفتن تعریف زیر است.

« جغرافیا علم بررسی روابط و توزیع پدیده‌های سطح کره زمین است » و لاغیر برای توضیح بیشتر رجوع کنید به روش تحقیق در جغرافیا - اثر نگارنده انتشارات دهخدا مهر ۱۳۴۸ تهران.

Collectivite Humaine و محتوای فضائی معین یعنی محیطی که آنها را در بر گرفته ندارد. جغرافیا در تقسیمات داخلی خود خاصه به جغرافیای زیستی **Biogeographie** تکیه داشته و روابط متقابل مظلوف زنده ظرف محیط را در نظر دارد. بی تردید در جغرافیای انسانی نیز بان نقطه نظرهای فرهنگی که امروز علم محیط از آلودگی آنها (اخلاقی - فرهنگی - روانی) یاد میکند نزدیک می شود و اگر چه بدعمق قضایا یعنی کالبد شکافی ها در مسائل اجتماعی نمی رود اما روش و نگرش یکی است.

از آنجا که **جغرافیای علمی** در ایران شناخته نشده و بهمین دلیل کاربردش به ضعف گرائیده شک ندارم که بسیاری حتی در سطح علما در تشابه روش و نگرش علم محیط و جغرافیا تردید می کنند، اما رجوعی به ادبیات نوظهور علوم محیط و فعالیتهای علمی کشورهای پیشرفته این تشابه روش و نگرش علم محیط و جغرافیا را ثابت می دارد.

بلحاظ نقش بنیادی جغرافیا در درک و تجزیه و تحلیل مسائل محیط باید گفت که هیچ محیط شناسی بی نیاز از توسل به روش و بینش جغرافیائی نبوده و ازینرو برای فهم بار محیط لازم بود نخست به رابطه و تشابهات ایندو علم پرداخته شود.

اما **بار محیط** دقیقاً زمانی مفهوم است که موضوع واحد جغرافیائی و وحدت جغرافیائی بررسی شود.

بیاد آوریم که **ویژگی محیط** در حیات داخلی خود باعتبار جریان سلسله نیروهای تعادل آفرین و تعادل های تو در تو بود. این مفهوم بسیار بر واحد جغرافیائی منطبق است.

واحد جغرافیائی یعنی چه ؟

چنانکه دیدیم جغرافیا به عنوان یک علم کلی بین و مجموعه نگر میتواند هر محیط و عوامل سازنده آن را نه از بابت خاصیت مستقلى که هر کدام دارند بلکه آنها را در همان حال تأثیر و در همان حالت ترکیب توریینی دریابد.

از دید جغرافیا هر قلمرو جغرافیائی ممکن است از یک یا چند نقطه نظریا از جمیع جهات صاحب وحدت باشد. مفهوم وحدت جغرافیائی در تشابه و یکسانی نتیجه کار و در خود نیروهای جاری آن قلمرو نهفته است. بنابراین هر قلمرو جغرافیائی که در سراسر آن عوامل مشترکی وجود داشته باشد از همان بابت وحدت دارد. هر چه عدد عوامل مشترك مؤثر و متشابه در نقاط مختلف یک قلمرو جغرافیائی بیشتر باشد همگنی **Homogeniete** و وحدت آن مسلم تر است. چند مثال شاید روشن داشتن موضوع کمک کند.

— آسیای جنوب غربی به لحاظ شرائط اقلیمی نیمه خشک خود وحدتی اقلیمی دارد.

— آسیای جنوب غربی به لحاظ شرائط اقلیمی نیمه خشک خود صاحب پوشش گیاهی استپی است و از این بابت نیز صاحب وحدت است.

— آسیای جنوب غربی به لحاظ وضع اقلیم نیمه خشک و توزیع زمانی فصول چهارگانه و پوشش نباتی استپی دارای نوع معیشتی کوچک نشین هم شده، بنابراین وحدتی هم از این بابت دارد.

— آسیای جنوب غربی بلحاظ وسعت در طول و عرض جغرافیائی از تنوعی در داخل خود برخوردار است، بطوریکه کردستان و بین النهرین و دشت خوزستان و افغانستان در عین تعلق به واحد جغرافیائی بزرگ آسیای جنوب غربی از شرائط طبیعی و زیستی متفاوت برخوردارند.

— وحدت طبیعی منطقه البرز یا زاگرس از لحاظ نوع ناهمواری و چین خوردگی و جنس زمین در هر یک از آن دو جدا جدا مسلم است.

— وحدت جغرافیائی و طبیعی دشت خوزستان یا گرگان بلحاظ نوع بافت رسوبات سازنده دشت و همواری قلمرو و جنس آن و بالاخره شرائط اقلیمی مسلم است.

— وحدت طبیعی و اقلیمی و نوع معیشت مناطق پیرامون کویری ایران بلحاظ قدمت ناهمواریها. فرسایش صحرائی — معیشت روستائی و دقت و آگاهی در دستاوردهای بافتنی و نوع مسکن و غیره قابل تصدیق است.

واحد جغرافیائی: باسانی می توان دریافت که هر قلمرو جغرافیائی که در آن وحدت جغرافیائی بر اثر کارکرد عوامل همدستی نیروهای جاری که آفریننده تعادل ذاتی و هماهنگی و یکپارچگی شرائط طبیعی وزیستی اند مسلم باشد صرف نظر از میزان وسعت خود یک واحد جغرافیائی خوانده می شود.

بدیهی است هر واحد جغرافیائی بر حسب عوامل ایجاد کننده وحدت و شعاع عمل و درجه تأثیر آنها تغییر می کند.

مثال: دهکده پایکوهی اوین واقع درمدخل رودی بهمین نام با اقلیمی سرد و معتدل یک واحد جغرافیائی و تهران بزرگ یعنی قلمرو کشیده از تاقدیس کهریزک تا دامنه توجال و از سرخ حصار تا گرم دره و با اقلیمی سرد و نیمه خشک در زمستان و گرم و خشک در تابستان و اقتصاد و جمعیت استثنائی خود در ایران نیز یک واحد جغرافیائی محسوب می شود.

— قاره آسیا یا هر قاره دیگر نیز یک واحد جغرافیائی اند.

— هر یک از مناطق پنجگانه^۷ معروف نیز یک واحد اقلیمی اند. وسعت هر یک از آنها با قدرت و شدت عامل سازنده و حدتشان (درجه گرما و میزان کسب نور از خورشید) در رابطه است.

کوچکترین و بزرگترین: نمی توان کوچکترین یا بزرگترین

واحد جغرافیائی را در سطح کره زمین معین داشت. معهداً می‌دانیم که بزرگترین واحد جغرافیائی موضوع مطالعه جغرافیا همان کره زمین است. مراد از کره زمین یعنی سیاره‌ای که لیتوسفر و اتمسفر و هیدروسفر خاص خود را دارد و در تمامی اجزاء اندام خود این عوامل را در ترکیب باهم مؤثر داشته منتهی به آفرینش محیطها کرده است.

باید توجه داشت که هر قاره ممکن است در کل خود وحدتی جغرافیائی ارائه کند، اما هر کشور معلوم نیست که بتامای یک واحد جغرافیائی باشد، زیرا کشورها همیشه از مرزها و محدوده‌های طبیعی برخوردار نیستند، معهداً یک کشور همیشه از نوعی وحدت سیاسی برخوردار است.

بنابراین کره زمین بعنوان یک واحد بزرگ جغرافیائی در داخل خود به واحدهای کوچکتر بطور طبیعی تقسیم شده‌اند، درست بمانند بدن ما و اندامها و اجزاء و سلولها، یعنی که ممکن است واحدها تا بینهایت بروند. و همین اشکال کار تعیین کوچکترین است.

تعیین کوچکترین واحد جغرافیائی کار دقیقی است و ضوابط آن از محلی بمحل دیگر فرق می‌کند. در کشور ما ده را بعنوان کوچکترین واحد سیاسی شناخته‌اند، اما این شناسائی متکی است بر این واقعیت که در آغاز ده پای نگرفته مگر بر اثر وحدت جغرافیائی قلمروی طبیعی که در آن نیروهای جاری طبیعی تعادلها و امکاناتی برای زیست بدست داده است^۸.

واحد جغرافیائی ده بعدها ممکن است بشکند چنانکه امروز بعضی از روستاهای ما تنها بر اساس یک ضابطه عدد جمعیت ده (کوچکترین واحد سیاسی) ده شناخته شده‌اند، نه بر اساس وحدت جغرافیائیشان.

واحد جغرافیائی قلمروی است از کره زمین که در آن همدستی نیروهای جاری و تعادل‌های فیزیکی و بیولوژیک منتهی به ظهور نوعی وحدت با انواعی از وحدت‌ها می‌شود و همین نوع وحدت موجب تمیز و تشخیص آن از دیگر واحدهاست.

بنابراین هر واحد جغرافیائی ممکن است از یک یا چند محیط طبیعی - زیستی - اکولوژیک - انسانی - اقتصادی - فرهنگی و غیره و یا یک شبکه تو در تو از همه اینها تشکیل شده باشد.

بار محیط : اساس نظریه بار محیط بر قبول احکام و مفروضاتی است بدین شرح :

۱- جهان ما یعنی سیاره زمین واحد جغرافیائی بزرگی است که از درون به واحدهائی کوچکتر و کوچکتر مختلف‌الطبیعه و مختلف‌الماهیه تقسیم می‌گردد.

۲- مشخصه هر واحد جغرافیائی وحدت نیروهای جاری و تعادل‌هایی است که منتهی به یکپارچگی و یژگیها از جمله ویژگیهای محیط بیولوژیک می‌شود.

۳- در تشخیص واحدهای جغرافیائی مساحت هر گز بعنوان یک ضابطه شناخته نمی‌شود، بدین معنی که واحدها همیشه مختلف‌المساحت‌اند.

۴- هر واحد جغرافیائی در داخل خود بر اثر جریان نیروها و خلق تعادل‌های طبیعی محیط‌هایی را خلق می‌کند.

۵- هر محیط به بستر و مادر خود یعنی واحد جغرافیائی مربوط شناخته می‌شود.

۶- هر واحد جغرافیائی و حتی بزرگترین آن یعنی خود کره زمین اساساً محدود است. اگر بی‌نهایتی بزعم ما عنوان می‌شود این ناشی از ضعف روشها و ابزارهای علمی ماست.

۷- هر واحد جغرافیائی ذاتاً پیچیده است و این پیچیدگی هر واحد در رابطه است با عوامل سازنده و مؤثر در آن و اساساً پیچیدگی محیطها نیز ناشی از همین جاست و بدیهی است که یک محیط بیولوژیک بسی پیچیده‌تر از یک محیط عقیم و خالی از موجود زنده است و یک محیط انسان زده پیچیده‌تر از یک محیط خالی از انسان و یا با موجود زنده.

بطور عینی می‌توان دریافت که هر واحد جغرافیائی ظرف محیط یا محیط‌هایی است و هر محیط عبارتست از نظام ارتباطی بسیار پیچیده و این نظام و سیستم از حساسیت شدیدی برخوردار است بطوریکه تغییر هر یک از عوامل مؤثر و سازنده آن تغییراتی بطریق زنجیری در آن محیط بوجود می‌آورد.

گفته شده که بطور کلی محیط حاصل و زائیده تعادلی است بین نیروهای جاری که یکی دیگری را متعادل و متوازن حتی خنثی و بهر حال متأثر میدارد. این یک تصویر ساده از محیط است، وقتی محیط پیچیده‌تر باشد مثلاً وقتی عنصر آدمی در آن دست بکار شود تعادل محیطی بدلیل عملیات پی‌درپی آدمی که معمولاً یکی دیگر را بدنیا می‌آورد می‌کشاند آنرا یعنی تعادل محیط و موازنه نیروهای آنرا مدام حساس و شکننا می‌دارد.

۷- مراد مناطق پنجگانه کره زمین بحسب درجه حرارت مکتسبه از خورشید است بنام‌های منطقه حاره - منطقه معتدله شمالی - منطقه معتدله جنوبی - منطقه منجمده شمالی - منطقه منجمده جنوبی است که در تمام کتب جغرافیا آمده است.

۸- رجوع کنید به : مقدمه بر روستاشناسی ایران : اثر نگارنده : گفتار مربوط به پیدایش ده.

از همین جا درمی یابیم که حساسیت جوامع صنعتی و محیط‌های مربوط در برابر مسائل محیط یعنی عوامل برهم زننده تعادل محیط از کجا سرچشمه و منشأ می‌گیرد .

یک حادثه جوی یا یک اقدام ناشیانه و ناسنجیده انسان می‌تواند این تعادل‌ها را برهم زند . روابط را قطع و ساخته‌ها را ویران و تنیده‌ها و بافته‌ها را از هم بگسلاند . و عرصه بر ظهور حیات تنگ و پیاپی آن را بمیراند و خلاصه آنچه را هست برهم زند و چیز دیگر پدید آرد . بنا بر این بقاء و دوام یک محیط بسته به حفظ تعادل هاست . و این تا وقتی است که کار حمله یا حملاتی که به تعادل‌ها برده می‌شود بسرحد انقطاع روابط اجزاء سازنده و تشکیل دهنده آن روابط در محیط مربوط نکشد .

از آنچه گذشت برمی آید که هر محیط مظهر روابطی درون و نظمی ارتباطی و متصل به واحد جغرافیائی خاص خود است . و اما هر واحد جغرافیائی پدیده‌ای است محدود . سلولی است زنده و همگن که باتکای عوامل سازنده و فراهم آورنده و نیروهای جاری درون خود امکانات و استعداداتی بالقوه و بالفعل دارد که می‌توانند به سنجش درآیند . این استعدادها امکانات بالقوه چیزی نیست جز حاصل فعل و انفعالات کمی و کیفی عوامل اصلی یعنی میزان و کیفیت آب و هوا و خاک و موجودات زنده از باکتری‌ها تا خود انسان و تمامی تکنولوژی کار بردی وی . واحد جغرافیائی محدود است . این سخن بدان معنی است که اگر تعادل آنرا می‌خواهیم اگر دوام و کاربرد بیشتری می‌طلبیم قبل از هر نوع اعمال و قدرت و ادخال تکنیک باید که آن امکانات بالقوه و بالفعل را علماً بسنجیم .

نظریه بار محیط یعنی آگاهی قبلی بر توان و کوشش واحدهای جغرافیائی و صورت علمی و تحقق یافته آن با بررسی وضع روستاهای سنتی و کامل که معمولاً یک واحد جغرافیائی واقعی‌اند منطبق می‌باشد و من امیدوارم آنرا باستناد مسأله نسق یادهداد روشن کنم .

دهناد یانسق زراعی : اصطلاح دهناد معادل نسق و بمعنی روال و نظم و اقرار و مداری بوده که در یک ده میان خانواده‌های زارع ساکن به همان محدوده جغرافیائی نهاده می‌شده است تا براساس آن امر کشت و کار انجام شود و خانواده‌های مقیم یک ده با توجه به تناسبی حتی الامکان منطقی و عادلانه از آب و خاک سهمی معین در اختیار داشته باشند . پیدایش نسق از آنجا آغاز شد که سکنه واحد جغرافیائی مورد بهره برداری محدودیت یکی از عوامل مربوط به کشت و زرع به ویژه آب یا خاک را بر اثر افزایش عدد جمعیت خود حس کردند .

توضیح آنکه هر قلمرو روستائی یا هر واحد روستائی مقدار معینی زمین قابل کشت در اختیار دارد . همچنین هر قلمرو روستائی یا هر واحد جغرافیائی میزان معینی آب را صاحب است . این میزان معین آب بادرجه معینی از تکنولوژی وسیله انسانها باهم جمع و درهم ضرب شده و مقدار معینی محصول تولید می‌کنند ، اما این مقدار معین محصول تنها می‌توانند معاش تعداد معینی از انسانهای ساکن ده را تأمین نماید .

با توجه به وضع اقلیم و حتی باوجود تغییرات دوره‌ای آب و هوا و میزان باران می‌توان با مراجعه بتاریخ دریافت که میزان تزیولات طی ادوار تاریخی در قلمروهای وسیعی چون ایران زیاد تغییری نکرده است ، زیرا ما سالهائی پرباران و سالهائی کم باران (خوش هوائی و خشک هوائی) داریم و چنانچه این نوسانات را در طی یک دوره صد یا هزار ساله مطالعه کنیم عامل آب در این مطالعه یک عامل نسبتاً ثابت یصاحب می‌آید .

زمین نیز عامل ثابتی است . زیرا قلمرو و یک ده بهر اندازه که باشد بهر حال محدود است و نه تنها مرغوبیت خاک بلکه وسعت آن در طول دوره‌های تاریخی بسبب محدودیت آب و ثبات کلی وضع اقلیم خاصه بارندگی این خاک محدود می‌ماند . و اما تکنولوژی نیز با همه ظاهر متحول و متغیر و ذات تکامل پذیری که دارای طول دوره تاریخی نسبتاً درازی که بخش مهمی از آنرا دوره فتودالیزم نامند تغییر زیادی نکرده و اگر ظهور ماشین و تکنیکهای علمی جدید نبود هنوز هم در همان عهد بسر می‌بردیم . بهر صورت به عهدی که نسق پدید آمده است عوامل آب و خاک و حتی تکنیک ثابت بوده است و در مقابل این سه عامل ثابت و بالتبجیه میزان محصول ثابت و معین عامل متغیر جمعیت روستاها وجود داشته است که باوجود همه عوامل مخالف یعنی جنگ و قحطی و غیره روبا افزایش داشته است . درست است که افزایش جمعیت با افزایش نیروی انسانی و کار و بالتبجیه تولید بیشتر کمک می‌کند ، لکن بجائی می‌رسد که ظرف کار پرمی‌شود و ده به نیروی انسانی بیشتری احتیاج نداشته و اضافه جمعیت بدون زمین و آب یعنی بدون عوامل تولید می‌ماند .

باری تا زمانی که میزان تولید یک ده برابر میزان نیاز

۹- رجوع کنید به بخش جغرافیائی کلیه تحقیقات روستائی که در دانشگاه تهران زیر نظر و یا بوسیله نگارنده انجام شده و فهرست آنها در کتاب روستاشناسی ایران آمده است .



تکنیک طی هزاران سال گذشته در روستاهای ایران تقریباً در بسیاری از موارد تحقیقاً ثابت بوده است. بدون آنکه منکر نوسان اقلیم و در نتیجه میزان آب و یا ترقی مختصر سطح تکنیک و دانش زراعی از سالی و قرنی بسال و قرنی دیگر شویم.

در میان انواع تولیدات یک روستا آنچه استقرار را موجب می‌شود حتماً و در درجه اول زراعت است، زیرا لازمه معیشت زراعی استقرار و یکجانشینی است چه رسد باینکه زراعت یکساله همراه باشد با باغداری و دامپروری و صنایع یدی و غیره که سکون بیشتر و سازمان مستقرتری را می‌طلبد.

چنانچه جمعیت روستای A را با p و کل تولید آنرا با P نمایش دهیم می‌توان داشت:

$$\frac{P}{pn} = N$$

که N نمایش دهنده تولیدسرانه بوده و می‌تواند معرف سطح زندگی و درآمد هر فرد روستائی هم باشد. بدیهی است تولید سرانه عددی است که از لحاظ کلی ارزشی معادل عدد جمعیت نسبی دارد و حتماً و همیشه معرف توزیع درآمد و در نتیجه عدالت اجتماعی نیست، اما قدرت کلی و جاذبه اقتصادی واحد مورد بحث را می‌رساند. اینک فرض می‌کنیم که برای استقرار دائمی در ده یک روستائی لازم است درآمدی معادل N_1 داشته باشد، در اینصورت سه حالت داریم:

$$1 - N = N_1$$

$$2 - N < N_1$$

$$3 - N > N_1$$

که در حالت اول یعنی $N = N_1$ اقامت و ادامه اقامت نفر مورد بحث ممکن است و در حالت دوم یعنی $N < N_1$ نفر مورد بحث در طلب معیشت تازه برآمده و احتمالاً و یا قطعاً قصد مهاجرت می‌کند.

و در حالت سوم یعنی $N < N_1$ نفر مورد بحث نه تنها وضع اقتصادی امید بخشی دارد بلکه از قدرت کافی برای پسرانداز و سرمایه‌گذاری نیز برخوردار می‌باشد.

طرف دیگر مسأله اینستکه فرد روستائی برای آنکه از حداقل درآمد سرانه N_1 برخوردار باشد لازم است حداقل سهمی از آب و خاک داشته باشد. از آنجا که ایندو عامل محدوداند بنابراین وقتی جمعیت افزون شود و سهم هر روستائی از آب و خاک روز بروز کاسته و محدودیت بیشتر پذیرند تقسیم آب و خاک لازم می‌آید، زیرا در آغاز که جمعیت کم بوده آب و خاک بیش از

افراد ساکن آن منطقه بوده است بدون شك بحرانی از لحاظ اقتصادی و اجتماعی پیش نمی‌آمده و بین عوامل تولید و مصرف تعادلی در حدی متناسب با سطح زندگی برقرار بوده است. اما بمحض آنکه بدنبال چند سال خوش‌هوایی و افزونی محصول چند سال بد هوایی و نقصان محصول پیش می‌آید و بیماری و فقر رخ می‌نماید و جمعیت اضافی فشار خود را وارد می‌سازد و هر خانوار گرفتار کمی و نارسائی عوامل تولید می‌شود و تجاوز به آب و خاک دیگران شروع گردیده بسیاری از کشمکشها و مهاجرتها را بدنبال خود می‌آورد.

برای پرهیز از عواقب شوم چنین بحرانی جامعه متعادل و مملو از روح خودیاری و معاضدت روستائی با استفاده از شورای شیوخ و سنن ناشی از احترام و نفوذ معتمدان وریش- سفیدان مقرراتی وضع می‌کند تا طبق آن هر خانوار به تناسب قدرت و نیروی کاری که در اختیار دارد از اراضی مرغوب و نامرغوب و متوسط ده استفاده کند تا بهنگام بحران روستائیان دست تعدی بر حریم زراعی یکدیگر دراز نکنند.

می‌توان قضیه را بزبانی نیمه ریاضی بیان و مجسم کرد بشرح زیر:

هرده قبل از هر چیز یک قلمرو طبیعی و خاصه یک واحد جغرافیائی است که با حرف A نمایش داده می‌شود.

در این واحد جغرافیائی یا روستای A که قلمرو و در نتیجه امکاناتی محدود و معین دارد:

X	نوع خاک به	S	میزان خاک به
W	نوع آب به	E	میزان آب به
Z	میزان کارآرائی فنی به	T	نوع تکنیک به
q	سطح کاردانی به	M	میزان نیروی انسانی به
P	کل تولید ده به	pn	میزان جمعیت به

نمایش داده می‌شود، بنابراین جمع قوا و عوامل تولید زراعی در این روستا چنین می‌تواند نمایش شود:

$$S_x + E_w + T_z + M_p = P$$

بدیهی است P می‌تواند معرف کل تولید زراعی اعم از زراعت یکساله یا باغداری ده باشد.

برای هر نوع معیشت و تولید دیگری نیز می‌توان چنین محاسبه‌ای را نمود و بویژه در مورد دامپروری و صنایع یدی و می‌توان هر نوع تولید کل دیگر را به P^2 , P^3 نمایش داد پس داریم:

$$P_1 + P_2 + P_3 + P_4 \dots = P$$

در فرمول اول در میان عوامل تولید و آب و خاک و

اندازه لازم و مورد نیاز وجود داشته ، اما بعد از آنکه جمعیت افزون و افزونتر شد تقسیم عادلانه و بعد هم تقسیم عادلانه مجدد مورد توجه قرار گرفت . از آنجا که تمامی آب و تمامی خاک يك ده بیک درجه از مرغوبیت نیست پس نه تنها تقسیم کل خاک ها و آب ها بین خانوارها بلکه تقسیم انواع خاک و آب مطرح می شود . و موجب ظهور روالی و قاعده ای که آب و خاک را بعدالت بین افراد يك ده تقسیم کند می گردد و از همین جا نسق زراعی یا دهناد بنیاد می گردد .

اما در وضع این مقررات و نسق که روابط اجتماعی و اقتصادی افراد ده رفته رفته مبتنی بر آن می شود عوامل جغرافیائی مؤثر می افتند - باین معنی که صحبت بر سر تقسیم آب است و خاک . می دانیم که خاک و آب در سراسر کره زمین و همچنین در سر تاسر واحدهای جغرافیائی مانند ده طبیعتا بیک نسبت تقسیم و توزیع نشده اند و آب و خاک نه فقط از لحاظ کمیت خاک بلکه از لحاظ کیفیت و چگونگی امکان دسترسی به آب نیز چنین است . مثلاً یکجا خاک زراعی طبیعتاً غنی وریزبافت و جای دیگر نازک ودرشت بافت و یا سنگلاخی است ، یکجا آب سرآب و براحتی بر اراضی سوار می شود و جای دیگر آب پائین و جریان آن ناچیز و آلودگی فراوان دارد . این ناموزونی توزیع آب و خاک را کمأ و کیفأ باعث می شود و موجب می شود که ملاک تقسیم آب و خاک بین اهالی يك ده در یکجا آب باشد و در جای دیگر خاک . گاه اتفاق می افتد که نیروی انسانی یعنی عدد افراد فعال يك خانوار و مقدار کار آنها ملاک سهم ایشان از زمین و آب مورد بهره برداری است ، یعنی وقتی عدد جمعیت زیاد می شده (چه جمعیت فعال و چه غیر فعال) و مهاجر فرستی ده هم بدلیلی امکان نداشته است جامعه روستائی بتقسیم مجدد آب و خاک دست می زده است^{۱۰} .

موضوع نسق براحتی معرف محدودیت محیط و نشانی است بر امکان محاسبه ظرفیت آن و تعیین ضریب عمران آبادانی هر واحد جغرافیائی و بهرحال می رساند که قبل از ادخال هر نوع تکنیک و اعمال هر نوع برنامه عمرانی باید محیط را سنجید .

نتیجه آنکه واحد جغرافیائی می تواند ملاک بررسیهای محیطی و زیستی و عمرانیهای منطقه ای قرار گیرد . واحد جغرافیائی ظرفیتی محدود دارد که به تناسب نیروهای جاری در آن به نوعی تعادل و یا تخریب می رسد . آنچه ما در يك واحد جغرافیائی انجام می دهیم باید چنان باشد که اولاً روابط فیزیکی و حیاتی موجود را بزبان حیات و زندگی انسانی و لاجرم بزبان خود محیط بودنش عمل نکند ، ثانیاً از طریق بررسیهای کمی و

کیفی و میزان استعداد های واحد جغرافیائی ضریب عمران و آبادانی و کثکث و توان منطقه یعنی بار محیط را تعیین داریم . دو مثال بر پایان این سخن می آوریم :

۱ - فلات ایران استعداد ذاتی متروپل و مراکز تجمع انسانی چند میلیون ندارد و نمونه تهران ویران کننده محیط است و محکوم به تغییر . همین فلات استعداد چند شهرگی یاسیستم مدایی را دارد که تجربه تاریخی هم مؤید آنست - هر تلاشی در جهت ایجاد متروپل در فلات ایران منتهی به تجاوز به تعادل موجود و برهم خوردن ویرانی تعادل های سالم محیط است .

۲ - کرانه های خزر با توجه بعرض کم دشت ساحلی (۵۰۰ متر تا ۲۵ کیلومتر) تاب مجموعه های توریستی یا مجتمع های بزرگ مقیاس جهانگردی ندارد در حالیکه همین کرانه ها مستعد خلق دهکده های کوچک مقیاس و متفرق جهانگردی اند . هر تلاشی در جهت تمرکز فعالیتها در شمال منتهی به ویرانگری تعادلها خواهد شد .

برنامه های عمرانی ما پس از این باید با بررسی های بار محیط شروع شوند و اگر جزین کنیم علم هرگز در خدمت عمران و اجرا نیامده و اجرا هرگز از علم مدد نگرفته است محیط طبیعی و اساساً هر محیطی دیرگیر و سخت گیر است . بستر محیط طبیعی و اساساً هر محیطی دیرگیر است . بستر محیطها یعنی واحدهای جغرافیائی را باید شناخت . بار محیط قابل سنجش است . بار محیط هر واحد جغرافیائی را باید معین داشت .

همه عوامل برانگیزاننده ذهن برای توجه و تحقیق در این مسأله فراهم است . نهایت آنکه همدستی علما شرط لازم انجام چنین پژوهشهاست ، که جامعه علمی ما در آستان آنست .

۱۰- ر. ک. مقدمه بروستاشناسی ایران - فروردین ۵۲